



بررسی کتاب (ویژه نامه پرویز کلانتری)

شماره ۵۱ و ۵۲ بررسی کتاب ویژه هنر و ادبیات (پائیز و زمستان ۱۳۸۶) در ۱۹۰ صفحه منتشر شد و به لطف دوست و همکار ارجمند آقای مجید روشنگر به دفتر ماهنامه پژواک رسید. این شماره بررسی کتاب که ویژه پرویز کلانتری نقاش، نویسنده و طنز پرداز در کلام و تصویر تهیه و انتشار یافته از تنوع بیشتری نسبت به شماره های دیگر برخوردار است. در اولین مقاله این دفتر با عنوان «او همچنان در حال خط کشیدن است» آقای روشنگر به معرفی آقای پرویز کلانتری و شیوه های کارش در نقاشی و تکامل هنرش در طی بیش از نیم قرن پرداخته به گویاترین بیانی گفتنی ها را پیرامون کارهای پرویز بازگو کرده است. پرویز نیز خود با لحنی طنز آمیز به معرفی خود پرداخته و سپس در صفحات «پرویز کلانتری به روایت دیگران» صاحب نظران و دست اندر کاران نقاشی به معرفی و اظهار نظر پیرامون پرویز پرداخته اند. در فصل پنجم مویایل و اساطیر و در فصل ششم تصاویر بر حسب تقسیمات موضوعی، همچنین مصاحبه ها، پرویز و ادبیات داستانی و تصاویر گزینایی بیشتری دارند و الحق همه کارها ابتکاری، طنز آمیز و خواندنی و ماندنی است، داستانه ها و نول های گمشدگان، استخدام تانکی، تو فقط در مدرسه درست میکنی، روزی روزگاری، کارمندی و... نشان می دهد که اگر پرویز نقاش نشده بود نویسنده می شد. در پشت جلد بررسی کتاب نیز عکسی از سالهای ۱۳۳۰ خودمان و ۱۹۵۰ میلادی از پرویز کلانتری و سهراب سپهری جوان چاپ شده که تا کنون در جایی ندیده بودم و آن نیز یادگار روانشاد بهروز گلزاری نقاش، کاریکاتوریست می باشد. نگارنده قبل از اینکه پرویز کلانتری را بشناسم با پدر روانشاد باقرخان کلانتری آشنا بودم. در



بهار سال ۱۳۳۰ بود که باقرخان فرزند جوانش را که بیست سال بیشتر نداشت با خود به دفتر روزنامه چلنگر آورده بود. او به محمد علی افراشته گفت: بصرم ذوق نقاشی دارد و شما هم مکتب نقاشی دارید هرگونه که باید او را تربیت کنید. افراشته نیز او را به بیوک احمدی که بهترین کاریکاتوریست و نقاش چلنگر بود معرفی کرد. بهروز گلزاری و غلامعلی لطیفی هم در همان زمان زیردست بیوک احمدی کار می کردند و امروز متأسفانه از او خبری ندارم. باقرخان کلانتری از فعالین سیاسی آنروزگار بود و در سرپل امیربهداد و ایستگاه گنجه ای امیریه چهره شناخته شده ای بود. در تماس تلفنی که در تهران با پرویز کلانتری داشتم از او درباره بیوک احمدی نخستین استادش سؤال کردم. گفت: متأسفانه از او خبری ندارم. در پایان باید انتشار ویژه نامه پرویز کلانتری را که مجموعه ای خواندنی و ماندنی است به دوست و همکار سختکوشان آقای روشنگر تبریک بگویم و برایش موفقیت بیشتری آرزو کنیم. نصرت الله نوح

ادامه مطلب مشقی تازه... از صفحه ۳۰

بوف کور (بمبئی) ۱۳۱۷- اشتغال در اداره موسیقی ملی
۱۳۱۸- عضویت در هیات تحریریه مجله موسیقی، گجسته ابالیس
۱۳۲۰- استخدام در دانشکده هنرهای زیبا -
انتشار بوف کور (تهران)
۱۳۲۱- سگ ولگرد
۱۳۲۲- گزارش گمان شکن، کارنامه اردشیر پاپکان
۱۳۲۳- کتاب ولنگاری، زند و هومن یسن
۱۳۲۷- پیام کافکا
۱۳۲۹- شرکت در کنگره جهان صلح و انتشار مسخ
۱۳۳۰- (۱۹ فروردین) مرگ در پاریس

جای مهتاب به تاریکی شهاب تو بتاب

به تو می اندیشم،
ای سراپا همه خوبی،
تک و تنها به تو می اندیشم
همه وقت،
همه جا،
من به هر حال که باشم بتو می اندیشم،
تو بدان این را تنها تو بدان،
تو بمان با من، تنها تو بمان
تو بخواه.
پاسخ چلچله ها را، تو بگو
قصه آبر هوا را تو بخوان
تو بمان با من تنها تو بمان
بخشی از شعر آخرین جرعه این جام، اثر فریدون مشیری

چه کسانی بیشتر اینچور حرف می زنند

در سال ۱۲۷۵ قمری در ایام وزارت علوم علیقلی اعتضادالسلطنه چهل و دو نفر محصل به جهت تحصیل به فرنگستان اعزام شدند. یکی از آنها کسی بود که صحافی میدانست و لقب صحافی باشی داشت. موقعی که این محصلان از فرنگ برگشتند برای معرفی به اعتضادالسلطنه مقابل حوض مدرسه دارالفنون صف کشیدند. تصادفاً اعتضادالسلطنه رو به همان صحافی باشی کرد حوض آب را باو نشان داد و گفت: این را چه می گویند: صحافی باشی با زبان فصیح و غلیظ گفت بیین (BASIN) اعتضادالسلطنه امر داد

ادامه مطلب دنیای پزشکی... از صفحه ۲۴

گیلاس در ایام نخستین بهار را "Cherry Blossom" می گویند. ۳- به یاد شعر جاودانه حمیدی شیرازی: شیدم که چون قوی زینا بمیرد فربنده زاد و فریبا بمیرد. شب مرگ تنها نشنیده به موجی رود گوی ای دور و تنها بمیرد بدنیت بدانیم که چون او در دانشکده ادبیات استاد سختگیری بود برخی از شاگردانش به بد گوئی در رثای وی پرداختند. ۴- زنبور درشت بی مروت را گوی

باری چو عسل نمی دهی نیش مزین (سعدی)
۵- پس بگو چرا «مرغ بریان»، «گوشت آبگوشتی»، و شیر پاک و پاکیزه (یعنی «پاستوریزه») این روزها چنین بی مزه است. بدیهی است گوشت حیواناتی که به طرق غیرطبیعی پرورش یافته اند و تحت استرس دائمی بوده اند چندان لذت ندهند، حتی اگر به «مهر شهرداری» آراسته باشد!
۶- این نظریه شخصی نویسنده است، چنانچه نظرانی در این باب دارید لطفاً با ما در میان بگذارید که بسیار ممنون می شویم.
۷- یکی از شایعترین و خطرناکترین سموم شیمیایی همانا مواد ضد آفات (Pesticides) است که «زوال عقل سالمندان» (Alzheimer's Disease) سرطان، و نیز بیماری پارکینسون در زمره عوارض مسمومیت با آن بشمار می رود. این حقیقت در مطالعات علمی روی خانواده های کشاورز به ثبوت رسیده است.
۸- در بدن هر نوزادی در موقع تولد در حدود ۲۰۰ نوع ماده سمی یافت می شود (تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل)!

((تا نظر شما چه باشد...))

نامه ها و شعرهای رسیده به دفتر نشریه «ماهنامه پژواک»

نگارش پارسی
از جان مردم چه می خواهیم؟
با درود و آرزوی بهزیستی برای یکایک شما یاران سرافراز فرهنگ و زبان پارسی. دیربست در این اندیشه ام تا برای ماهنامه مترو (پژواک اورنج کانتی) و خوانندگان بی شمار و فرهنگ دوست آن درد دل کنم و اندکی از فریادهای مردم و خودم را بگوش بستانکاران خود ساخته برسانم و با آوای رسا بگویم و با نوشتن بنمایم که: بزرگ مرد نویسنده یا سراینده از جان مردم چه می خواهید؟ چرا باید نوشته ها و سروده های شما را با اینکه دولت ندارند بپذیرند؟ کسانی که از آغاز نگارش و سرایش آگاهی ندارند چگونه بخود چنین پروانه کاری را می دهند که باید دیگران آنان را پذیرا باشند. برگ های فراوانی در روزنامه ها و ماهنامه ها را پر از واژه هایی می نمایند که ریشه و بنیادی ندارد. یکی (مجموعه شعر) بجاپ می رساند دیگری با دزدی از نوشته های پیشین می خواهد (تاریخ نویسی) بشود. سومی می گوید اگر کسی نوشتاری بجاپ نرسانده نباید میان مردم و برای آنان سروده هایش را بخواند و آن دیگری خود را استاد رشته سرایندگی و نویسنده می داند اندکی هم پول به یکی از تلویزیون ها می دهد تا آنچه را که ندانسته نوشته و بجاپ رسانیده بنام نویسنده یا سراینده ای می مانند بدیگران بشناسانند. این گروه از آغاز کار واژه ها را یکی پس از دیگری نادرست بخورد مردم می دهند. واژه های دهان پر کنی پیشوند و پسوند نامشان می گذارند، یاد در غب غب می پرند و چشم بسته و دهان گشوده (مولانا)، خیام، سعدی، حافظ و... را بنام سراینده باور ندارند و رو در روی مردم می ایستند و چکامه خود را می خوانند. باور بفرمائید اگر برابری پنج واژه پارسی را از این گونه سروران نمونه بپرسید ده تا پاسخ می دهند که سرتاسر نادرست است. با پرداخت هزینه های گزاف آگهی در تلویزیون خود را بزرگترین نویسنده و سراینده چندین سده گذشته و امروز می خوانند و هرچه دلشان می خواهد می نویسند و ندانسته خود را

بوف کور (بمبئی) ۱۳۱۷- اشتغال در اداره موسیقی ملی
۱۳۱۸- عضویت در هیات تحریریه مجله موسیقی، گجسته ابالیس
۱۳۲۰- استخدام در دانشکده هنرهای زیبا -
انتشار بوف کور (تهران)
۱۳۲۱- سگ ولگرد
۱۳۲۲- گزارش گمان شکن، کارنامه اردشیر پاپکان
۱۳۲۳- کتاب ولنگاری، زند و هومن یسن
۱۳۲۷- پیام کافکا
۱۳۲۹- شرکت در کنگره جهان صلح و انتشار مسخ
۱۳۳۰- (۱۹ فروردین) مرگ در پاریس

ادامه مطلب جام ملت های آسیا... از صفحه ۱۶

جام یازدهم امارات متحده عربی ۱۳۷۵-۱۹۷۶: دوره نهائی یازدهمین جام ملت‌های آسیا در «دوبی» برگزار شد. تیم ملی ایران در دور مقدماتی با نپال، عمان و سریلانکا هم گروه بود که به آسانی این مرحله را پشت سر نهاد مسابقات سرانجام به صورت رفت و برگشت برگزار شد و تیم ایران به آسانی دیدارهای رفت و برگشت را پشت سر نهاد. دور نهائی در امارات متحده عربی و شهر دبی انجام گرفت و مقام سوم جام یازدهم از آن ایران شد.
دبی ۱۳۷۵/۹/۱۵: ایران ۱-۱ عراق ۲ - بازیکنان ایران: تیما نیکسآ، محمد علی پیروانی، محمد خاکپور (کاپیتان)، کریم باقری، علی اکبر استاد اسدی، علی اکبر یوسفی، سیروس دین محمدی، علیرضا منصوریان، حمید استیلی، خداداد عزیزی، مهدی مهدوی کیا، علی دائی - مربی: محمد مایلی کهن - گل ایران: محمد مایلی کهن - تماشاگر: ۲۰۰۰ نفر.
دبی ۱۳۷۵/۹/۲۸: ایران صفر عربستان صفر - بازیکنان ایران: تیما نیکسآ، (احمد رضا عابد زاده)، فرشاد فلاحت زاده، محمد علی پیروانی، محمد خاکپور (کاپیتان)، حمید استیلی، علیرضا منصوریان، (داریوش یزدانی)، کریم باقری، خداداد عزیزی - تماشاگر: ۱۲۰۰۰ نفر.
دبی ۱۳۷۵/۹/۱: ایران ۱ کویت ۳ - (در ضربات پنالتی) ۳ - بسود ایران) - بازیکنان ایران: احمد رضا عابدزاده (کاپیتان)، نعیم سعادی، علی اکبر استاد اسدی، (فرشاد فلاحت زاده)، کریم باقری، محمد علی پیروانی، علیرضا منصوریان، حمید استیلی، محمد خاکپور، مهرداد میناوند، (مجتبی محرمی)، خداداد عزیزی، (علی موسوی)، علی دائی - مربی: محمد مایلی کهن - گل ایران: علی دائی، تماشاگر ۶۰۰۰ نفر - ورزشگاه: ابوظبی.

از متاخران؟ گفت از متاخران. گفت: از اشعار خودم بخوانم یا از سایرین؟ گفت عربی بخوانم یا فارسی؟ گفت: فارسی. گفت: قصیده بخوانم یا غزل یا رباعی یا مثنوی؟ گفت: مثنوی. پرسید رزمی بخوانم یا بزمی؟ گفت: عارفانه بخوانم یا عاشقانه؟ گفت: عاشقانه. گفت: حقیقی بخوانم یا مجازی؟ بیچاره مستاصل شد و گفت: برای امروز من همین مقدار کافی است (منبع کتاب لطفیه ها بگوشش علی باقرزاده)

روده درازی

شخصی به شاعری گفت: شعری بخوان گفت از متقدمان بخوانم یا

ادامه مطلب یادداشتهای بی تاریخ... از صفحه ۲۳

برازنده او بود. شعر کلاسیک را خوب می شناخت. استاد همایی با همه سخنگیری هایش او را شاعر یگانه می خواند و شاعران بزرگ نسل پیش از من چون سابه، نادرپور و کسرائی در آن زمان شعرشان را برای او می خواندند تا نظرش را بدانند. چند سال پیش در همین یادداشتهای او و مجموعه شعری که به نام «مهتاب» منتشر کرده بود، چیزی نوشتم. حالا دریغ می آید که چند بیت از یک مثنوی زیبایش را در روزگار نبودنش نخوانید.

می طپد در تن رگ هشیار دوست
چنگ ما را زخمه ها از چنگ اوست
پرسد از من عشق، دانی کیست؟
گویمش هستی تویی، من نیستم
دم برآرد، وای من این نای زار
با تن چوبین کند ز آتش گذار
عاشقانم محرم جان کرده اند
مشکل خود با من آسان کرده اند
عشق را از عشق باید داوری
باوری بایست در ناباوری
ای خدایی کرده در محراب من
در نماز این دل بی تاب من
با گرانجوشان سبکدستی مکن
با یکی پیمانانه بدمستی مکن